نقد روش‌شناختی و مفهومی سرمایهٔ اجتماعی

فریبرز رئیس دانا*

مقدمه: *استفاده از اصطلاح سرمایهٔ اجتماعی سابقه‌ای بیش از یک صد سال دارد اما در حدود ۵۰ سال پیش استفاده از آن متداول‌تر شد. در دههٔ ۱۹۹۰ بود که این اصطلاح به‌عنوان یک مقولهٔ جامعه‌شناسی کاربردی وارد عرصه‌های دانشگاهی شد و سپس توسط گروههای اجتماعی نیز به کار گرفته شد. برخورد شماری از جامعه‌شناسانی نسبت به آن انتقادی است و آن را مفهومی یا تبعیض آمیز یا مبهم و نادرست می‌دانند. اما جریان غالب از این اصطلاح، برداشتی مسالمت آمیز و تسلیم جویانه دارد زیرا آن را به معنای همیاری، مشارکت، هنجارپذیری و مقوله‌های مشابه از سوی اعضای جوامع معین درمی‌یابد تا هدف‌های آن جامعه برآورده شود. اما بن مایه‌های آن قبولی محافظه کارانهٔ موازین اجتماعی و ندرتاً برداشتی اعتراض آمیز بوده است.*

مرور انتقادی منابع: *اصطلاح سرمایهٔ اجتماعی از حیث مفهومی نارسا است زیرا به مجموعهٔ عوامل فرهنگی نامعین اشاره می‌کند که می‌توانند آثار متفاوتی در جامعه داشته باشند. شاخص‌های اندازه‌گیری پیشنهاد شده برای آن کاملاً نامؤثر و نادقیق ماند، زیرا عواملی را که اندازه می‌گیرند در واقع یا جنبه‌های فرهنگی دارند یا اساساً عوامل مستقل و حاکم به ذات و برون‌دادی نیستند. مفهوم سرمایهٔ اجتماعی، از مفهوم بازاری تولید کالا و خدمات ناشی شده است. به عبارت دیگر این مفهوم تحت سلطهٔ شاخه‌ای از اقتصاد است که مدتها است، به رغم نتایج نامطلوب خود، در اختیار نظام سود و سرمایه قرار گرفته است و نارسایی و نادرستی آن بار دیگر به اثبات رسیده است. گویا سرمایهٔ اجتماعی پدیده‌ای است بیرونی که به شرطی سرمایه محسوب می‌شود که بتواند نفعی دربر داشته باشد. این دیدگاه سرمایه را متکی به تصمیم شخصی یا شرکتی برای ایجاد فایده می‌داند*

بحث: *اصطلاح سرمایهٔ اجتماعی نمی‌تواند آن را با نظریه‌های اساسی اجتماعی پیوند دهد و نسبت به پدیده‌های کیفی، اجتماعی و تاریخی نگاهی ابزاری دارد. در حالی که سرمایهٔ اجتماعی، اگر به معنای برخورداری از ویژگی‌های بیرونی باشد می‌تواند هم تبعیض آمیز باشد، هم ضد سرمایه و هم در خدمت هدف گروههای معارض با منافع انسانی. در یک کلام سرمایهٔ اجتماعی در خدمت توجیه نظام تولید و مصرف بورژوایی قرار دارد.*

کلیدواژه‌ها: اقتصاد بازار، سرمایهٔ اجتماعی، سلطه، مشارکت، نولیبرالیسم، همکاری

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۱۸ تاریخ پذیرش۹۳/۹/۱۰

* دکتر اقتصاد، تحریریه فصلنامه رفاه اجتماعی، <raisdana.far@gmail.com>

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

مقدمه

گر چه بحث مربوط به سرمایهٔ اجتماعی از اول قرن بیستم، بر پایهٔ برخی بررسی‌های جامعه‌شناسی قرن ۱۸ و ۱۹، مطرح شد و جامعه‌شناسان اثرگذاری نیز در این باره نقطه نظرهایی و نه نظریه‌هایی منسجم، را مطرح کردند، اما تا دههٔ ۱۹۷۰ این قرن چنین بحثی اهمیت نیافت. از آن زمان تا دههٔ نود قرن گذشته نیز طول کشید تا این بحث به یک بحث دانشگاهی و سیاسی مطرح در جهان تبدیل شود. اما ناگهان در دههٔ آخر قرن گذشته اصطلاح سرمایهٔ اجتماعی مانند ذرات معلق فراگیر از گوشه و کنار و بالا و پایین به محافل دانشگاهی، مقاله‌های علمی، کتاب‌های درسی و پژوهشها راه یافتند و از همه مهم‌تر دستاویزی برای سمت و سوهای سیاسی رسمی و حزبی شدند تا هم جایگاه قدرت را تثبیت کنند و هم به نقد رقیبان برای بیرون راندن آنان از صحنه یاری برسانند. نقش اصلی که این اصطلاح و فضای اجتماعی و سیاسی اطراف آن بر عهده گرفت این بود که از یک سو دولتها از مسئولیت‌های خود بگریزند و تقصیر نارسایی‌ها را به گردن ناتوانی در سرمایهٔ اجتماعی خود مردم بیندازند و از سوی دیگر منتقدان و روشنفکران و پژوهشگران ناریشه‌گرا و اصلاح طلب دور و بر آن نظریه‌سازی کنند و از کنش اجتماعی که می‌توانست هزینه‌هایی را بر کنش‌گران تحمیل کند طفره بروند.

در موارد زیادی آنچه بر حسب سنت‌ها یا نیازهای اجتماعی یا واکنش‌های مردمی از سوی گروههای مختلف مردم به صورت‌های گوناگون چونان تعاون و مشارکت اجتماعی شکل می‌گرفت از سوی نظریه‌پردازان شیفتهٔ «سرمایهٔ اجتماعی» که چه بسا به نو بودن و بی‌ریشه بودن بحث خود نیز آگاهی نداشتند، به عنوان نشانه‌های قدرت سرمایه اجتماعی، مطرح می‌شدند. مثلاً تشکل‌های کارگری که با قبول مخاطرات و مشقات برای دفاع از حقوق کار و بهبود شرایط کار و دستمزد دست به عمل می‌زدند، در صورت موفقیت به ردهٔ سرمایهٔ اجتماعی پیوند داده می‌شدند و در صورت عدم موفقیت یا برخورد با موانع

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

سیاسی و اجتماعی به نابرخورداری سرمایهٔ اجتماعی منتسب می‌شدند. یا مثلاً حرکت اجتماعی برابری‌خواهانهٔ زنان یا حرکت در دفاع از محیط زیست و در مبارزه با مواد مخدر، حتماً در چارچوب روابط سرمایهٔ اجتماعی به تعریف می‌آمدند. در این نگرش گویا این بخش‌های اجتماعی با نظریه‌های دیگر قابل تبیین نبودند و گویا «سرمایهٔ اجتماعی» پدیده‌ای فراتر از نظریه اجتماعی بود و از همه مهم‌تر این که سازوکارهای اجتماعی مربوط به تضادها، منافع، واکنش‌ها و روندهای تاریخی و سیاسی نادیده گرفته شده در یک مجموعهٔ کلام‌ورزی و انتزاعی به نام سرمایهٔ اجتماعی خلاصه می‌شدند: یا سرمایهٔ اجتماعی برای حل مسائل گروههای مردمی وجود دارد یا ضعیف است و یا وجود ندارد و نتیجهٔ هر یک نیز منجر به دگرگونی یا بقای وضع نامناسب می‌شد.

اما این که خود سرمایهٔ اجتماعی چیست و از چه نیروی مادی ساخته می‌شود و در چه جهتی پویش دارد همیشه تاکنون در پرده‌ای از ابهام مانده است. به گمان من دلیل این همه، بی‌ریشه بودن، سطحی بودن و محتوای ویژهٔ سیاسی داشتن این مفهوم است.

در این مقاله، پس از طرح کلی و پیشینهٔ بحث سرمایهٔ اجتماعی، به اصلی‌ترین نقطه نظرهای این مفهوم می‌پردازم و سپس در پرتو روش تحلیلی و کاربرد آن در نظریه و تجربه‌ها این مفهوم را نقد می‌کنم و نشان می‌دهم چرا باید آن را کنار گذاشت و بجای آن نظریه‌های اجتماعی را که در تضاد و تقابل با یکدیگر قرار دارند جایگزین کرد و نشان داد که کدام نظریه در واقع می‌تواند برای حل ریشه‌ای تضادها و مسائل اجتماعی مفید افتد. تنها چند جنبه از بحث سرمایهٔ اجتماعی است که به شرط تعیین تکلیف با رویکرد هنجاری، توصیف هدف‌های اجتماعی و تحلیل مسیرهای به دست آوردن آن، می‌تواند نه به صورت ابزار انفعالی بلکه در نقش دموکراتیک به کار آید.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

پیشینهٔ بحث

می‌گویند شاید جان دیویی در سال ۱۸۹۹ نخستین کسی باشد که عبارت سرمایهٔ اجتماعی را به کار برد. اما در واقع پیش از آن اندیشه‌وران علوم سیاسی آمریکا قرن نوزدهم وقتی زندگی و دموکراسی را بررسی می‌کردند با الهام از نقطه‌نظرهای جیمز مدیسون در «مقاله‌های نورالیستی» و آلکسی دوتوکویل فرانسوی الاصل در «دموکراسی در آمریکا» به نوعی به این مفهوم با عبارت‌هایی که جنبه‌های زیربنایی آن را متبادر به ذهن می‌ساخت می‌پرداختند، اما این کار را برای به هم پیوند دادن مفاهیم کلی هم بستگی و انسجام اجتماعی انجام می‌دادند. آنان نیز در واقع مفهوم سرمایهٔ اجتماعی را اختراع یا به عنوان گوهری پنهان کشف نکردند بلکه متوجه روندی شدند که در برهه‌های زمانی معین (مثلاً انقلاب فرانسه از نظر دوتوکویل) ایجاد همبستگی می‌کردند. اما توضیح و تبیین این روند نیاز به نظریه و منطق مناسب داشت و این چیزی نبود که از آغاز از سوی نظریه‌سازان «سرمایهٔ اجتماعی» به دست داده شده باشد.

هانیفان (۱۹۱۶) یکی از نخستین کسانی بود که از اصطلاح سرمایهٔ اجتماعی در مورد پشتیبانی‌های محلی از احداث مدارس روستایی استفاده کرد. او می‌گفت منظورش از به کار بردن این اصطلاح دارایی یا پول نیست بلکه چیزی است که باعث می‌شود اشیاء محسوس در زندگی روزمرهٔ مردم بیشتر به حساب بیایند؛ چیزی مانند حسن‌نیت، دوستی، احسای همدردی، ارتباط‌های اجتماعی بین گروهها، افراد و خانواده‌ها. جین جائوبر در ۱۹۶۰ به طور مستقیم این عبارت را به‌کار نبرد اما از شبکهٔ اجتماعی صحبت به‌میان آورد، که منظور وی همان ارتباط‌های تقویت کنندهٔ فعالیت‌ها برای رسیدن به‌هدف بود. اما این پیر بوردیو (۱۹۷۲) بود که در کتاب «طرح نظریهٔ عمل» از این عبارت استفاده کرد.

دور بعدی بحث برای ارائه مفهوم و تعریف توسط بری ولمن و اسکات واتلی و به ویژه جیمز کُلمن (۱۹۸۸) بازتر شد اما هنوز مفهومی مبهم بود. در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ این

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

مفهوم مبهم به دلایل سیاسی و نیاز سرمایه‌داری آمریکا به توسل به ابزارهای ایدئولوژیک و تهییجی در میان استادان و کارشناسان، که بتوانند راهی برای کاهش دل سردی‌های فراگیر آمریکایی و مسئولیت گریزی آمریکاییان در برابر تکالیف و وظایف سرمایه‌داری ملی بیابند، جنبه‌ای مشخص‌تر پیدا کرد اما در عین حال ماهیت مناقشه برانگیز و پرتضاد این مفهوم برطرف نشد. امروز لوئیس فلدشتاین در کتاب «با هم بهتر است» و از همه مهم‌تر رابرت پاتنام (۲۰۰۰) را، که اصلی‌ترین واضع نظریهٔ جدید سرمایهٔ اجتماعی و وصل کننده این مفهوم به ایدئولوژی قدرت و صاحب کتاب «بولینگ یک نفره» است، پایه‌گذاران نظریهٔ رایج و کاربردی سرمایهٔ اجتماعی می‌دانند.

تعریف و شناخت

از سرمایهٔ اجتماعی تعریف‌های گوناگون و گاه متناقضی ارائه شده است. در این تعریف‌ها برای روشن کردن فضای مفهومی از اصطلاح‌های کمکی‌ای چون نیروی اجتماعی[1]، روح جماعت[2]، بست‌های اجتماعی[3]، زندگی اجتماعی[4] و حتی چسب اجتماعی[5] استفاده شده است. این نظر که سرمایهٔ اجتماعی مجموعه‌ای از داد و ستدها، پیوندها و شبکه‌بندی اجتماعی است که در میان افراد جامعه و گروههای اجتماعی صمیمیت و تسهیل کنش‌گری پدید می‌آورد، هم‌پسندپذیری عمومی و هم مقبولیت کارشناسی و عملی یافته است. از نظر پاتنام زندگی اجتماعی و وجود جدی آن در شبکه‌ها و هنجارها و نیز اعتماد اجتماعی این توان را به اعضای جامعه می‌دهد تا به اتفاق هم کار عملی کنند و مؤثرتر و مفیدتر به سوی هدفهای خود راه بیفتند. بدین ترتیب سرمایهٔ اجتماعی براساس شناخت هدفهای مشترک و تثبیت آن و اعتمادسازی و آمادگی حرکت به سمت هدف شکل می‌گیرد.

1. social energy
2. community spirit
3. social bonds
4. social life
5. social glue

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

وقتی بانک جهانی (۱۹۹۹) نیز پای به میدان این مقوله گذاشت تعریفی عملیاتی‌تر اما کما بیش مشابه با آنچه در بالا گفتیم ارائه داد. از نظر این مؤسسه سرمایهٔ اجتماعی به نهادها، روابط و هنجارهایی مربوط می‌شود که کنش‌های متقابل اجتماعی را از حیث کمی و کیفی شکل می‌دهد. اما همچنین بانک برآن است که سرمایه اجتماعی در واقع به تنهایی عبارت از خود آن نهادها نیست بلکه به چسبندگی(ارتباط دائمی) میان این نهادها نیز مربوط می‌شود.

شماری از پژوهشگران به سمت شناخت کاربردی‌تر حرکت کرده‌اند جان فیلد (۱۳۸۸) با تکیه به کارهای کاراکن و جانسون و دیگران به این نتیجه می‌رسد که سرمایهٔ اجتماعی می‌تواند بیانگر شدت و محتوای کیفی انواع روابط و داد و ستدهای بین افراد و گروهها باشد و نیز بیانگر این که احساس تعهد و اعتماد متقابل نسبت به هنجارها و ارزش‌های مشترک به وجود آورد و به ایجاد حس تعلق و هم بستگی که پایهٔ اصلی پیوستگی اجتماعی است منجر شود.

به‌طورکلی مفهوم سرمایهٔ اجتماعی برآمده از مکتب جامعه‌شناسی پراگماتیستی آمریکایی بر امکان کنش‌های اجتماعی فراگیر براساس هنجارهای اجتماعی پذیرفتنی و منجر به اعتماد متقابل میان کنش‌گران تکیه دارد به نحوی که این کنش‌ها بتوانند به رسیدن به هدفها مشترک یاری برسانند و این کار را از طریق پیوندها و شبکه‌های جدید اجتماعی یا تقویت و بهسازی شبکه‌های موجود انجام دهند.

نقد و بررسی

۱- ایراد فنی

رابرت سولو، نظریه‌پرداز اقتصاد نوکلاسیکی و دارای گرایش رشد اقتصادی و الگوهای ریاضی آن است. او دشمن سرسخت اقتصاد رادیکال و طرفدار پر شور اقتصاد بازار است.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

با این وصف او به مکتب شیکاگو و به ویژه رهبر پیشین و پایه‌گذار این مکتب یعنی میلتون فریدمن، از این نظر که به طور افراطی فردگرا است اعتراض و انتقاد دارد. هم او، اما، به کار بردن سرمایهٔ اجتماعی را به طور تلویجی چیزی مانند یک شعار می‌داند و بر آن است که اگر قرار باشد این مفهوم چیزی بیش از یک شعار باشد باید به هر صورت، به‌طورکلی یا حتی تقریبی، قابل اندازه‌گیری باشد. از آنجا که این اقتصاددان سالمند نظریه‌پرداز سرمایه‌داری یکی از قطب‌های نظریه‌سازان سرمایهٔ اجتماعی به حساب می‌آید، پس از آن اظهارنظر، کوشش‌های چندی نیز برای تدوین روش اندازه‌گیری چنین سرمایه‌ای به عمل آمد اما هیچ‌یک از آنها از قید تضادها و ابهام‌های درونی این مفهوم رها نشده‌اند و شاخص‌هایی نارسا را به دست داده‌اند.

شاخص پاتنام (۲۰۰۰) با دل‌مشغولی‌های اجتماعی، فعالیت سازمانی و مقوله‌هایی چون انتخابات و مشارکت‌های شهروندی و دید و بازدید دوستان سر و کار دارد. اما همهٔ اینها که ماهیت کیفی و اجتماعی دارند با مقیاس‌هایی نامعین به صورت کمی در آمده‌اند و ضمناً از آنجا که هدف این فعالیت‌ها یکسان نیست نمی‌توانند شاخص‌های معناداری باشند، مگر آن که عمداً به سراغ گروههای محدود و دارای هدف مشخص برویم که در آن صورت مفهوم و شاخص سرمایهٔ اجتماعی در درون خود آن گروه مستتر است یا می‌تواند چیزی به جز شاخص مورد نظر باشد. برای یک گروهان پیادهٔ خمپاره‌انداز که مأمور عملیات ویژهٔ نظامی در منطقه‌ای نا آشنا است، در نهایت این فرماندهی مناسب، سازماندهی کارآمد، آموزش کافی، اعتقاد و ایمان ایدئولوژیک (در مثل برای گروهان چریکی) شرایط جوی، غفلت دشمن، شانس و این مقوله‌ها است که موفقیت را تضمین می‌کند. در این صورت پدیدهٔ مبهمی مانند سرمایهٔ اجتماعی که اگر به طور مشخص از حالت ابهام بیرون بیاید به یکی از عوامل مشخص یاد شدهٔ بالا تبدیل می‌شود دیگر نمی‌تواند موضوعیت بیابد. در واقع درست نیست که موضوع را بیهوده پیچیده کرد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

شاخص هال (۱۹۹۸) میزان شبکه‌های جامعه‌پذیری را به اضافهٔ هنجارهای اعتماد اجتماعی برای این جامعه‌پذیری پیشنهاد می‌کند. این شاخص نسبت به شاخص پاتنام به مراتب هنجاری‌تر و وابسته‌تر به ارزشها است و نمی‌تواند بار کمی مستقلی داشته باشد.

الریگ و هالبرن (۲۰۰۲) برای سنجش سرمایه‌ای اجتماعی از شاخص‌های ساده‌شده‌تری استفاده کردند و برای پایهٔ کار خود تجربهٔ ۳۰ کشور را به کار بردند. از میان شاخص‌های آنها می‌توان میزان مشارکت در گردهم‌آیی‌ها و مشارکت در انتخابات را نام برد. شاخص‌های این دو تفاوت زیادی با شاخص پاتنام ندارند ضمن آن که خودشان متعلق به زمینه‌های دیگری‌اند که می‌توان آنها را مستقلاً مورد استفاده قرار داد. مثلاً هر دو این شاخص‌ها وابسته به سطح و سابقهٔ دموکراسی‌اند و در واقع درجهٔ رشد دموکراسی است که آنها را تعین می‌کند یا دستکم یک میانگر جدی برای آنها است. مدتها پیش آدلمن (۱۹۶۶) شاخص تأثیر دموکراسی را مورد استفاده قرار داده بود.

شاخص‌های دیگری نیز وجود دارند مانند شاخص گروه کندی در دانشگاه هاروارد که بیشتر بر مشارکت و رهبری مدنی، اعتماد، بخشش، روحیهٔ داوطلبانه و جز آن تکیه دارد. این شاخص‌ها نیز در واقع از درونِ کار پاتنام بیرون آمده‌اند و سنجش آنها در واقع نشان دهندهٔ خود شاخص نیست بلکه نتیجهٔ شرایط است. مثلاً در جایی که مشارکت مدنی بالا است (یا بنا به شاخص‌های دیگر تعداد سازمانهای مردم‌پایه زیاداند.) نظریه پردازان سرمایهٔ اجتماعی آن را نتیجهٔ چیزی می‌دانند که همان سرمایهٔ اجتماعی نام دارد و نه مولد آن سرمایه. در اینجا رابطهٔ بین علیت و نتیجه به ابهام کشیده شده است. این ابهام را فقط با روش تحلیل تاریخ و ساختار یک جامعه می‌توانیم حل کنیم و بدانیم که ۱)کدام عامل یا عوامل به نتیجهٔ خاص و قابل تشخیص حضور و مشارکت سازمانهای مردم پایه دخالت داشته‌اند و ۲) خود این مشارکت‌ها و سازمانها چه تأثیری در بنیان، ساخت و ساز و کار روابط اجتماعی می‌گذارند و ۳) این روابط اجتماعی چه هستند؟ سرمایه‌اند یا خسران؟

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

مدتی است که مؤسسهٔ جهانی لگانوم به اندازه‌گیری و رتبه‌بندی سرمایهٔ اجتماعی در کشورهای مختلف دست زده است. سست وبی‌اعتبار بودن این اندازه‌گیری‌ها نه تنها در روش بلکه در نتایج آنها نیز مشهود است. به عنوان مثال رتبه ایران برای ۵ سال متوالی از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ به ترتیب عبارت بوده است از ۸۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۰. تغییرات و نزول ۲۴ رتبه در یک سال و ۳۸ رتبه در ۵ سال هیچ مبنای قابل قبول و منطقی‌ای ندارد. واقعاً چگونه ممکن است در فاصلهٔ یک سال ناگهان پدیدهٔ سرمایه‌ای در کشور محو شود یا این پدیده در یک کشور چنان زیاد شود که از ایران بالا بزنند، در حالی که معیارها همه کیفی هستند و به گونه‌ای مصنوعی و به زور کمی شده‌اند.

فاین کشورهایی را که برایشان اطلاعات موجود است به ۴ گروه تقسیم کرده است: پایین رده بندی (۳۰ کشور)، متوسط پایین (۴۱ کشور) متوسط بالا (۴۱ کشور) و بالای رده بندی (۳۰ کشور). آشکارا کشورهای ثروتمند مانند دانمارک، کانادا، سوئیس، ایالات متحده آمریکا و سوئد در ردهٔ بالاترین و کشورهای فقیر مانند بروندی، آفریقای مرکزی، کنگو، ساحل عاج (و البته به استثنای هند) در ردهٔ پایین‌ترین قرار دارند. پرسش این است که آیا این سطح توسعه نیست که پدیده‌ای مبهم به نام سرمایهٔ اجتماعی را می‌سازد و نه برعکس؟

اساساً جای تحلیل علیتی در این مورد خالی است. در سال ۲۰۱۳ در کشورهای منطقهٔ ما رتبه‌بندی‌ها چنین بوده‌اند: عربستان سعودی (۲۶)، امارات متحده عربی (۴۸)، کویت (۵۸)، تاجیکستان (۷۰)، آذربایجان (۷۹)، عراق (۱۱۰)، ایران (۱۲۰)، افغانستان (۱۲۳)، ترکیه (۱۲۸)، ارمنستان (۱۲۹)، افغانستان (۱۲۳)، ترکیه (۱۲۸)، ارمنستان (۱۲۹)، پاکستان (۱۳۰). می‌بینیم تمام نتایج خلاف انتظار عقلی‌اند. گویا در عربستان مشارکت و همدردی نسبی بسیار بیشتر از ایران است و در عراق که صحنه بروز خشونت‌های متعدد مرگ بار بوده است، باز این عناصر که سرمایهٔ اجتماعی را می‌سازند از ایران قوی‌تراند.

ایراد فنی در اندازه‌گیری سرمایهٔ اجتماهی فقط از نارسایی شاخص‌ها بیرون نمی‌آید

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

بلکه مفهوم به کار گرفته شدهٔ این سرمایه است که باعث می‌شود تحلیل و نظریهٔ اجتماعی، با دیدگاه‌های تاریخی و انتقادی، جای خود را به تسلیم‌پذیری غیرتاریخی به مفهومی مبهم بدهند. آنچه در مفهوم سرمایهٔ اجتماعی نهفته است، چنان که فاین (۲۰۰۱) هم به خوبی به آن پرداخته است، برگرفته از یکی از دیدگاه‌های علم اقتصاد یعنی دیدگاه نوکلاسیکی و به طور شایسته و امروزی‌تر دیدگاه نولیبرالی است. در این دیدگاه، سرمایه جنبهٔ فردی و شخصی و صرفاً اقتصادی دارد و هدف آن ایجاد سود معین و قابل حصول است. این دیدگاه آنچنان در دوران نولیبرالیسم (از اواخر دههٔ هشتاد قرن گذشته تاکنون) عمومیت یافت که منجر به سلطه‌گری علم اقتصاد بورژوایی در عرصهٔ علوم اجتماعی شد. دیدگاه سود و زیان فردی به دیدگاه هزینه–فایدهٔ پولی یا فایده‌گرایانه راه یافت و از آن پس تبدیل شد به الگوهایی برای همهٔ عرصه‌های اجتماعی و سیاسی. پیچیده شدن سیستم سرمایهٔ اجتماعی، که شریفیان ثانی و ملکی سیدآبادی (۱۳۸۵) این پیچیدگی را نشان داده‌اند، موجب شد که سرمایهٔ اجتماعی هر چه بیشتر خود را نیازمند ابزار گره‌گشای هزینه–فایده ببیند به عوض آن که خود را در روش تحلیلی ارتقا دهد و نظریهٔ اجتماعی را تقویت کند.

چنان که رئیس‌دانا (۱۳۸۶) نشان داده است درست است که سرمایه در مقوله‌ای اقتصادی هم جای می‌گیرد ولی اساساً یک پدیدهٔ اجتماعی است و کاربرد این پدیدهٔ اجتماعی به صورت مقولهٔ اقتصادی خاص و سودآورانه برای بیان روابط اجتماعی متضاد در واقع خود به اصطلاح یک «مرکب متضاد» است. فاین نیز با هوشیاری توجه داشته است که مفهوم سرمایهٔ اجتماعی در بر دارنده نا هم سازی بین اجتماع و سرمایه است. کوشش نظریه پردازان سرمایهٔ اجتماعی آن بوده است که سرمایه و اجتماع (یا اجتماعی) ابتدا دو مقولهٔ جدا از هم تعریف و در نظر گرفته شوند و سپس آنها را به گونه‌ای نا چسب به یکدیگر بچسبانند. گویا سرمایه‌ای هم وجود دارد که اجتماعی نباشد.

مهم‌تر آن که موازین علم اقتصاد (که در واقع جدا از اقتصاد سیاسی است) مدتهاست

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

زیر سلطهٔ سرمایه در نظام سرمایه‌داری خود را به عنوان علم برتر و مسلط در همهٔ عرصه‌های علوم اجتماعی معرفی کرده و با نوعی استعمارگری علمی سعی کرده است همهٔ این عرصه‌ها را زیر سیطرهٔ خود درآورد. به ویژه این که چون بخشی از اقتصاددانان به ریاضیات پیشرفته مسلط‌اند و دانش آمار و اقتصادسنجی را می‌دانند و چون با کمیت‌ها و زندگی مادی شده ارتباط دارند و خود را به نیازهای روزمره و جدی انسان مربوط می‌دانند، توانسته‌اند این سلطه‌گری را تحمیل کنند. گری بکر (۱۹۹۳) (که چند ماه پیش فوت کرد) اقتصاددان کهنه کار طرفدار سرسخت نظام بازار آزاد بود، که از اواسط دههٔ پنجاه قرن پیش برای توجیه آن نظام کار می‌کرد. او وقتی بحث سرمایهٔ انسانی را در حوزهٔ آموزش مطرح می‌کرد در واقع همین راه و روش را در پیش گرفته بود.

استفاده از ابزارهای اقتصاد (خُرد) نوکلاسیکی و نولیبرالی را در چند عرصهٔ علوم اجتماعی، با ذکر مثال، مطرح می‌کنم: در عرصهٔ سیاست گرایش‌ها در انتخابات و روی آوردن به کاندیداها بر حسب هزینه–فایدهٔ هر انتخاب توضیح داده می‌شود یا از الگوی فایده‌گرایی نهایی (این که در هر انتخاب سودش به زیانش بچربد) استفاده می‌شود. در این عرصه هم چنین سازوکار عرضه و تقاضا به کار می‌رود؛ یعنی سیاستمدار و نامزد انتخاباتی خود و برنامهٔ خود را عرضه می‌کند و رأی دهنده نیز براساس فایدهٔ آن متقاضی آن می‌شود، یا برعکس، نامزد رأی گیرنده تقاضای رأی می‌کند و رأی دهنده هم رأی خود را عرضه می‌دارد. رأی دهنده و رأی گیرنده سود خود را در چارچوب ثابت و معین به حداکثر ممکن می‌رسانند. در عرصهٔ اجتماعی نیز چنین است: اگر به توسعهٔ آموزش عمومی یا آموزش رسانه‌ای می‌اندیشید باید ببیند هر ریال سرمایه‌گذاری برای فرد، خانوار، مؤسسات و دولت چه بازده زمانی دارد. گویا خانوارها و افراد علاقمند به تحصیل دانشگاهی نیز «باید» چنین بیندیشند و نه این که در نظام سرمایه‌داری ناگزیر باشند. چنین است تصمیم گیری برای افزایش تخت بیمارستانی که باید نفع آن به هزینه‌اش بچربد. در تحلیل

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

روانشناسی نیز این سلطهٔ رویکرد علم اقتصاد جدی شده است. مثلاً وقتی کسی هدیه‌ای به کس دیگری می‌دهد و برای این کار هزینه می‌کند لابد باید بازده آن را که میزان ایجاد خوشحالی، ایجاد رابطهٔ بهتر و بدردخورتر یا امکان دریافت متقابل هدیه یا چیزهای قابل محاسبهٔ دیگری است به حساب بیاورد.

سرمایهٔ اجتماعی چونان یک عامل غیرتاریخی ولی البته مؤثر برای دستیابی به هدف یا هدفهای خاص مورد توجه طرفداران آن قرار می‌گیرد. مثلاً اگر مردم برای همکاری در احداث واحدهای خدماتی یا در طرحهای توسعه‌ای یا در همکاری اجتماعی بسیار ضعیف عمل می‌کنند، باید کاری کرد که قوی باشند (سرمایهٔ اجتماعی تزریق شود) اما کسی نمی‌گوید که این ضعف، چیزی نیست جز گرایش فردگرایی و جمع‌گریزی که اصل بنیانی سرمایه‌داری، یعنی سودجویی شخصی، در جامعه می‌پراکند. این شیوهٔ تفکر «تزریق سرمایهٔ اجتماعی» را مقایسه کنید با وضعی که در آن یک سرمایه‌گذار مقداری سرمایه پولی به کار می‌برد تا ماشین‌آلات و مواد اولیه بخرد و سپس کارگر مزدبگیر استخدام کند تا از آن مواد اولیه کالاهایی که دارای ارزش بیشتری هستند بسازد و بخشی از این ارزش ایجاد شده را به کارگر بدهد و بخش دیگر را خود تصاحب کند. اگر به هر حال دولت یا شرایط بیرونی موجب شوند که این مجموعه در فضای بهتر و امکانات تکنولژیکی مناسب‌تر کار کند، گویا سرمایه‌ای نامریی به کار رفته است (یعنی کارآمدی‌ای از نوع X یا نوع Y که بحث‌ها آن مربوط به بازار و شرایط تولید است) و فرصتی رایگان نصیب کارفرما شده است که در نتیجه با حفظ سطح دستمزد پیشین می‌تواند ارزش به دست آمده برای خود را بالاتر ببرد. این الگو در معنا و مفهوم مشابه الگویی است که سرمایهٔ اجتماعی را عبارت از شرایطی می‌داند مربوط به ارتباط بین کنش‌گران و ایجاد اعتماد که حاصل آن دستیابی بهتر و بیشتر به هدف است. این هدف ممکن است مذهبی و خیریه‌ای باشد یا به سلامت اجتماعی یا به تولید کالا و خدمات و ایجاد سود مرتبط باشد. محتوای بحث و سازوکار آن یکی است. نظام سرمایه‌داری

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

که حساب بازار را از حساب جامعه جدا می‌کند، تا بدین وسیله سازوکار بازار برای کسب سود شخصی را از هر نوع تعرض مصون بدارد، البته از دولت می‌خواهد (به رغم دولت گریزی ظاهری لیبرالی) نقش پل ارتباطی بین این دو را ایفا کند تا بازار کار خود را انجام بدهد و جامعه نیز در روال خود بسامان باقی بماند. مدتی است که در این پس زمینه پای مقولهٔ «سرمایهٔ اجتماعی» به میدان آمده است تا همان کار را انجام دهد و این به شدت به ویژه پس از دورهٔ ریگان–تچر، یعنی آغاز نولیبرالیسم، بود که قرار شد دولت نقش خود را در دفاع از رفاه و تأمین منافع اجتماعی به شدت کم کند (رئیس دانا، ۱۳۸۶).

کلمن سرمایهٔ اجتماعی را مفهومی خنثا تلقی می‌کرد. این تلقی هم دارای ایراد محتوایی و شناخت شناسانه و هم برخوردار از ایراد فنی است زیرا این سرمایه، آن گونه که تعریف می‌شود، اساساً خنثا نیست و بنابراین نمی‌تواند اثری یکسان و قابل پیش‌بینی بر هدف‌های اجتماعی باقی بگذارد. پیر بوردیو نیز در واقع به خنثا بودن سرمایهٔ اجتماعی باور داشت اما در عین حال می‌دانست این گونه نیست که این پدیدهٔ خنثا همیشه هم مثبت عمل کند بلکه می‌تواند باعث توسعهٔ بی‌عدالتی شود. از طرف دیگر پاتنام نیز گر چه به خنثا بودن سرمایهٔ اجتماعی اعتقاد نداشت اما کماکان همیشه مثبت بودن این سرمایه را نتیجه می‌گرفت. او بر آن بود که نتایج این سرمایه که بین مردم تقسیم می‌شود قابل ستایش است. او سرمایهٔ اجتماعی را همواره مولد مشارکت مدنی و معیاری برای سلامت اجتماعی معرفی می‌کرد. در واقع او نخست نوعی سرمایهٔ ذهنی و انتزاعی «خوب» را تعریف و سپس همهٔ واقعیت را بر حسب آن توصیف می‌کرد. به نظر او اگر پای هنجارها و اعتقاد به میان بیایند آنگاه سرمایهٔ اجتماعی چنان شکل می‌گیرد که از انحصار افراد خارج می‌شود و خاصیت گروهی پیدا می‌کند و در انحصار شبکه‌ها قرار می‌گیرد. اما این که این هنجارها و اعتماد چه هستند و چگونه به وجود می‌آیند و چگونه می‌توانند در انحصار افراد باشند و سپس به انحصار شبکه‌هایی در آیند که دیگر انحصار هم نیستند، در بحث او اصلاً پاسخی نیافته‌اند. ضمناً

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

وقتی اعتماد از انحصار افراد خارج می‌شود معنای آن این است که شیئی‌ای معین و مادی از دست آنان خارج شده است یا این که آنها می‌توانند در کنار شبکه‌ها کماکان از اعتماد برخوردار باشند. در این صورت اعتماد باید اندازه‌ای نسبی پیدا کند، در مجموع سرمایهٔ اجتماعی، آن گونه که از سوی واضعان و طرفدارانش مطرح و مفهوم‌یابی می‌شود نه بی‌طرف است، نه دارای نتایج یکسان و نه مثبت.

پاتنام در بررسی خود بر مبانی اخلاقی هنجار و اعتماد تکیه می‌کند ولی این مبانی خودشان سست و مناقشه پذیرند (در بحث بعدی به این نکته بیشتر می‌پردازم). ضمناً شبکه‌ها دیگر نمی‌توانند به ضد جامعه یا به ضد آنچه سرمایه‌اش خوانده‌اند تبدیل شوند. در واقع نیرویی در پشت سر این مفاهیم وجود دارد که به شکل بندی گروهی و طبقات اجتماعی ادغام ناپذیر منجر می‌شوند. در آن صورت افزایش سرمایهٔ اجتماعی یک گروه می‌تواند به زیان گروه دیگر باشد. مثلاً وقتی شرکت شل می‌تواند به خاطر آن که اقدامی هزینه‌بر به زیان خود و به نفع سلامت محیط زیست انجام دهد، از موقعیت برتر اقتصادی برخوردار شود هیچ معلوم نیست که این موقعیت برتر او را به راه ضد منافع مصرف کننده و منافع کارگران همان شرکت نکشاند.

۲- نقد منطقی

فولی و ادواردز (۱۹۹۷) بر این باورند که سرمایهٔ اجتماعی به طور مساوی در اختیار همه نیست. آنها به انزواهای جغرافیایی و اجتماعی اشاره می‌کنند. مثلاً مردمی که در بخش‌های شمالی استان هرمزگان و بخش‌های جنوب غربی استان کرمان زندگی می‌کنند ابزارها، هنجارها و زمینه‌های برابری با مردم ساکن در خیابان گیشا در تهران یا روشنفکران و استادان همکار پژوهشکده‌های بهزیستی را ندارند. زمینه‌های همکاری و اعتماد در میان اولی‌ها ماهیتاً چیزیست متفاوت با دومی‌ها. بنابراین باید سرمایهٔ اجتماعی را نیز چونان دو

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

مقولهٔ متفاوت برای آنها تعریف کنیم. در اولی استفاده از آن خدمات دولتی که بتوانند فقر و عقب ماندگی و بیسوادی و نبود بهداشت را حل کنند سرمایهٔ واقعی و به تعبیری سرمایهٔ اجتماعی – محسوب می‌شود. هم چنین در اولی نوعی تعاون و همکاری بدوی برای غلبه بر مشکلات طبیعی وجود دارد – که البته در حال رنگ باختن در برابر تابش جامعهٔ مدرن سرمایه‌داری‌اند. اما در دومی گرایش غالب نولیبرالی بر آن است شر دولت باید کم شود و چون ساز و کار هماهنگی برای سامانهٔ اجتماعی، که در آن نظام بازار و منافع شخصی باید پا بر جا بمانند، کارآمد نیست سپس باید مفهومی از سرمایهٔ اجتماعی به میان بیاید که عملاً برای حفظ وضع موجود و سامانهٔ اجتماعی کار کند. تعاون و همکاری در اینجا باید تشویق و ایجاد شود نه این که مانند اولی وجود داشته باشد.

از طرف دیگر فقط انزوای جغرافیایی نیست که سرمایهٔ اجتماعی را ناعادلانه یا حتی عامل بی‌عدالتی می‌کند. در بررسی اجتماعی، تعلق و موفقیت طبقاتی عامل بسیار مهم و از نظر من تعیین کننده‌ای کلی، گر چه نه همه جانبه است. اگر همین سرمایهٔ اجتماعی به داشتن امکانات واقعی و درک ضرورت وجود آن نیاز داشته باشد، در نظام طبقاتی که این امکانات ادراک و نیاز یکسان نیستند. سرمایهٔ اجتماعی نیز نمی‌تواند یکسان کار کند. به تعبیر دیگر می‌توان گفت اعضای یک تشکل و مجموعهٔ اجتماعی ممکن است به خاطر سواد، خویشان، موقعیت و پایگاه اجتماعی، ثروت و ارتباط سیاسی بتوانند آنچه را که سرمایهٔ اجتماعی نامیده می‌شود محقق کنند اما اعضای گروههای دیگر مانند تهیدستان شهری، ساکنان محله‌های نامتعارف و فقیرنشین نمی‌توانند. پس برای آنها که نمی‌توانند چنین سرمایه‌ای هم وجود خارجی ندارد. البته که نمی‌توان آن را چنان که در اختیار اقشار، گروهها و طبقات بالاتر است برای پائینی‌ها هم ایجاد کرد.

اگر قرار باشد هر کس کار خودش را بکند اساس نظم ناعادلانهٔ موجود نادیده گرفته می‌شود و حتی بقای همان بی‌عدالتی خودش به «سرمایهٔ اجتماعی» نیاز دارد. هم چنین

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

فولی و ادواردز برآنند که وقتی یک منبع اجتماعی دارای ارزش است پر واضح است که این منبع باید وابسته به موقعیت آن در جامعه باشد. کسانی که به منابع مالی نزدیک‌اند و می‌توانند بنگاه خیریه‌ای درست کنند سرمایهٔ اجتماعی بیشتری نیز دارند که نه فقط شامل منابع مالی بلکه شامل به کارانداختن آن منابع برای تبلیغ و عضوگیری نیز می‌شود.

اگر ایجاد وفاق، که معنای آن همان منافع مشترک است (و وفاق بین عناصر ذی‌نفع نیز در جهت تشویق فعالیت‌هایی برای آن منافع به دست می‌آید)، نشانهٔ سرمایهٔ اجتماعی باشد در این صورت چیزی جز «همان گویی» در کار نخواهد بود: از یک طرف نتیجهٔ وفاق می‌شود سرمایهٔ اجتماعی و از طرف دیگر نهفتگی سرمایهٔ اجتماعی می‌شود عاملی که به وفاق می‌انجامد. اما مسئله مهم‌تر این است که اگر وفاق با منافع مشترک رابطهٔ تنگاتنگ دارد پس چگونه واقعاً می‌توانیم آن منافع را از طبقات که دارای تضاد منافع و تخاصم طبقاتی‌اند جدا کرد؟ اگر آنها را برای مثلاً دو طبقهٔ کارگر و سرمایه‌دار – به شرط آن که قائل به وجود چنین طبقاتی باشیم یا دستکم تفاوت گروههای دارا و نادار را بشناسیم – تعریف کنیم و اگر سرمایهٔ اجتماعی چیزیست که همیشه گرگ و میش را با هم آشتی می‌دهد، در آن صورت باید چیزی باشد شبیه معجزه. همین‌طور است وقتی مثلاً از «سازمان حمایت از مصرف کننده و تولید کننده» نام می‌بریم، در حالی که آشکار است و می‌دانیم تضاد منافع بین دو گروه تولید کننده و مصرف کننده وجود دارد. در این صورت سرمایهٔ اجتماعی یا به صدور مقررات اخلاقی و پند و اندرز محدود می‌شود یا اگر به تفکیک گروهها بینجامد نه تنها وفاق را افزایش نمی‌دهد بلکه به افتراق بیشتر می‌انجامد.

جامعه‌ای را در نظر بگیریم که در آن شمار مطلق و نسبی بیکاران زیاد و سطح دستمزدها پایین است، اما همزمان سودهای کلان در فعالیت‌های مالی و مستغلات و واسطه‌گری و ویژه‌خواری دولتی نصیب گروههای محدود می‌شود. این مثال در ایران البته قابل فهم است و مصداق دارد. اعتماد و وفاق در اینجا چه مفهومی دارد. قبول این که باید

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

روابطی برقرار شود تا آن گروه اجتماعی محروم با وضع خود بسازد و با بخش صاحب قدرت جامعه و دولتی که هر تحرک علیه وضع موجود را مخاطره‌آمیز می‌بیند و با آن برخورد می‌کند از در اعتماد و همکاری و صبوری درآید در واقع نه «سرمایه» بلکه «ضد سرمایه» است زیرا بر بقای فقر پا فشاری می‌کند. اما اقدام برای انتقال درآمد و ثروت یا باید از راه‌های سیاسی اصلاحی یا رادیکال از سوی جامعهٔ محروم صورت گیرد یا از طریق مقررات مداخله‌گرانه و هدفمند دولتی. در این حالت براساس بنیاد فکری پاتنام چنین چیزهایی در مقولهٔ سرمایهٔ اجتماعی نمی‌گنجد. گر چه از نظر من اگر نه سرمایه اما ارزش‌های نسبی یا مطلق اجتماعی‌اند. در این تناقض‌های منطقی این "نظریهٔ اجتماعی" است که می‌تواند به یاری بیاید و نه الگوی ذهنی و انتزاعی تسلیم‌طلبانهٔ سرمایهٔ اجتماعی.

گرایشِ دانشگاهی نسبت به سرمایهٔ اجتماعی در واقع چیزی از مبهم بودن این مفهوم کم نمی‌کند. تعاریف بسیار متعدد و همگی مبهم از این مفهوم به دست داده شده‌اند. از یک سو تعاریف شرایطی را برای ایجاد تعادل، تعاون و رتق و فتق امور و بی‌دردسری نظم اجتماعی به دست می‌دهند که هیچکدامشان نشان دهندهٔ عوامل اساسی توسعهٔ تاریخی جوامع بشری نبوده‌اند. جوامع بشری رشد تاریخی توأم با تضاد یا کند رشدی و قهقرا داشته‌اند که عامل اصلی آن شرایط و نیروهای مولد است و عواملی مانند وفاق همگانی عنصرهایی مشترک و یکسان و اثرگذار برای این جوامع نبوده‌اند شاید فقط موقعیت‌هایی کمک‌رسان برای هدفهایی خاص را، که اکثرشان هم پس از وقوع شناسایی شده‌اند – نه این که پیشاپیش شناخته شده باشند – برمی‌شمارند. مفهومی پایدار نیز در آن میان نمی‌توان یافت. اما از طرف دیگر تعریف‌هایی وجود دارند که ربط زیادی به آنچه بر گِردِ پاتنام شکل گرفته‌اند ندارند مثلاً وقتی پیر بوردیو (۱۹۸۶) سرمایهٔ اقتصادی و سرمایهٔ فرهنگی (و این دومی یعنی زمینه‌ها و شرایط و نتایجی که گروهی را از حیث دسترسی به امکانات رشد مقام عمومی یا خاص فرهنگی در موقعیت ممتاز و در ردهٔ مسلطها قرار می‌دهد) را

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

مطرح می‌کند از سرمایهٔ اجتماعی نیز یاد می‌کند، که البته چیزی نیست جز ابزاری در جهت سود مالکان. این سرمایه همانا ایجاد روابط هدفمندی است به قصد ایجاد همین منبع سود.

سرگردانی نسبتاً تعمدی برای نظریه‌پردازان دانشگاهی بورژوایی که کارآمدی‌ای در حل مسایل اساسی جامعه ندارند مفید بوده است. این فایده به خوبی در نظر فرانسین فوکویاما نهفته است. او می‌گوید سرمایهٔ اجتماعی عبارت است از هنجارها یا ارزش‌هایی که به اشتراک گذاشته می‌شوند تا موجب تقویت اجتماعی براساس روابط اجتماعی واقعی (موجود) شوند. او این اشتراک را سرمایه می‌خواند زیرا «روابط واقعاً موجود» را پا بر جا نگه می‌دارد، تقویت می‌کند و آن را به نفع لایه‌های مسلط جامعه کارآمد می‌سازد. اما اگر این اشتراک برای اعتصاب سراسری کارگران و بر هم زدن بساط سلطه باشد نام آن دیگر «سرمایه» نیست. فوکویا، «هم پیوندی» یعنی چیزی را که پاتنام مطرح کرده است برای سرمایهٔ اجتماعی ضروری می‌داند زیرا آن اتحادی را تحکیم می‌کند که محصول آن قبول شرایط موجود و دست کشیدن از ایفای نقش کنش‌گری تحول است. بدین ترتیب آگاهی و اعتراض و قیام دفن می‌شوند تا سازمانهای «وضع موجود» بهتر و راحت‌تر شکل بگیرند.

۳- نقد تاریخی

سرمایهٔاجتماعی چگونه پیدا شد؟

بگذارید این قسمت از بحث را از رابرت پاتنام شروع کنم، زیرا به قول فاین (۲۰۰۱)، او برای خیلی از پژوهشگران و جامعه‌شناسان که به این موضوع می‌پردازند دارای «نشان فامیلی» است. فاین می‌گوید گاه در جایی نظریه‌ای مطرح می‌شود یا ادای سهمی صورت می‌گیرد که حتی لزوماً دارای نوآوری اندیشگی نیز نیستند و جنبهٔ بدیع کاربردی نیز ندارند اما انعکاس زیادی می‌یابند. طرح این نظریه‌ها چه بسا خرد جمعی را نیز نادیده می‌گیرند (مثلاً این که بی‌کاری پدیده‌ای اختیاری است زیرا برای فرد بیکار فایدهٔ بیکار ماندن بر

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

درآمد ناشی از سرِکار رفتن می‌چربد). این نظریه‌ها اما به یمن تلاش قلمی و زبانی محافل حرفه‌ای دانشگاهی، که با دل مشغول داشتن با همین نظریه‌ها منافعشان تأمین و حضورشان توجیه می‌شود، مثل یک نشانهٔ همیشگی در بحث‌های بعد پا بر جا می‌ماند و به گونه‌های مختلف تکرار می‌شود: «این چون نشان فامیلی است که اساساً از حیث نظری و کاربری هم رخنه پذیر است. این نشان موجب می‌شود حجم زیادی از متون پدید آیند و از راه نقد ویران‌گرانهٔ نظریه‌های بیش از آن نشان موفقیت به دست آورند. این‌ها خودشان تناقض آمیزند و بسیار به دور از آن نظریه‌ها، که بی هیچ رد پایی از بین رفته یا فراموش شده‌اند، از طریق همراه شدن با آن انتقادها، که همیشه موفق یا ذی ربط نیستند، زنده می‌مانند و به راهی ادامه می‌دهند که کمابیش زیر تأثیر همان نقطهٔ آغازین نادرست است...» (رئیس دانا، ۱۳۸۶). به عبارت روشن‌تر، کار پاتنام همراهی و افزایش انتقادها بر روش‌ها و نظریه‌هایی است که اساساً یا فراموش شده‌اند یا آن انتقادها بر آن وارد نیستند. سپس از میان حرفهای قدیمی چیزی بیرون می‌آید که گویی حاصل نقد اساسی نظریه‌های نارسای پیشین و در بردارندهٔ شناخت و قانونمندی و راه گشایی نوین و امید بخش است.

پژوهشگری بنام بن فیلد، در دو بررسی قدیمی در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۷۰، یعنی ۴۲ و ۳۰ سال پیش از پاتنام، مانند او نتیجهٔ کار خود را از جنوب ایتالیا به آمریکا آورد تا در محله‌های فقیرنشین درون شهری به کار ببرد. او به این نتیجه رسیده بود که هم موقعیت‌های مکانی که مورد مشاهدهٔ پژوهشی قرار می‌گیرند و هم انحراف‌های اخلاقی خانوادگی موجب نادیده گرفتن ارزش‌های بلندمدت مشترک اجتماعی برای برخورداری فردی از مزایای کوتاه مدت می‌شوند. به این ترتیب ارزش‌های بلند مدت مشترک اجتماعی‌ای وجود دارند که می‌توانند به موفقیت فرد کمک کنند اما شرایط هر مکان مشخص و انحراف‌های خانوادگی می‌توانند مانع آن بشوند. این یافتهٔ خوبی بود اما بدیهی هم بود و می‌توان اظهار داشت که از بیش نظریهٔ اجتماعی اساسی‌تری برای آن موجود بوده

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

است، و آن این که جوامع محرومان بنا به سرشت خود دارای ارزشهای نگاهدارنده هم هستند که تحت شرایط ویژه (محلی، خانوادگی، تصادفی و...) ممکن است جنبهٔ کاربردی بیابند یا نیابند. اما مسئله اصلی و شناخت محوری می‌تواند حول پدیدهٔ فقر و محرومیت و آن نیز تحت ویژگی نظام طبقاتی محیط مورد مطالعه باز شوند. اما پاتنام که گرفتاری بن فیلد را هم نداشت (زیرا بن فیلد برای تحقیق خود باید با پلیس به محله‌های مورد نظر می‌رفت تا از گزند امان بماند اما پاتنام از سوی فعالان ترویج اجتماعی به گرمی پشتیبانی می‌شد) در واقع در همان حال و هوای بن فیلد به نظریه‌سازی خود رسد.

ویژگی پاتنام که نشان فامیلی را برای او مطمئن‌تر می‌ساخت این بود که به راه حل‌های سطحی و بی‌اثر و کم اثر هم می‌رسید اما با هیاهو آن را به عنوان یافتهٔ درخشان دوران مطرح می‌کرد. مثلاً او بر آن بود که اگر بچه‌های سیاه پوست به مدرسه سفید پوستان بروند پلی برای انتقال سرمایهٔ اجتماعی از دومی به اولی بنا می‌شود. او وقتی با منتقدانش رو به رو می‌شد می‌گفت البته تراژدی جدل دربارهٔ بردن موقت بچه‌های سیاه پوست به مدرسهٔ سفیدپوستان، که می‌توان نظریهٔ «اتوبوس جابه جایی» نامیدش، این است که هم من و هم مخالفان من (که نا شدنی بودن موضوع را مطرح می‌کردند) درست می‌گوییم. بله تمامی بحث سرمایهٔ اجتماعی پاتنام در همین حوالی متوقف می‌شود.

محبوبیت گذشتهٔ مفهوم سرمایهٔ اجتماعی که فقط ظاهرالصلاح بود، به هر حال امروز در میان روزنامه نگاران، مقاله نویسان، دانشگاهیان، دانشجویان و پژوهشگران به شدت افت کرده است. «ایجاد» آن محبوبیت به گمام من سه دلیل داشت: ۱) کار کردنِ منظم دانشگاهیان توجیه‌گرِ نظام سلطه و قدرت و بهره‌کشی – که چه لیبرال و نولیبرال و چه با گرایش کینزی یا سوسیال و دموکرات بوده باشند به هر حال محافظ کاراند – اساساً بر روی این مقوله و انواع نظریه‌سازی‌های حاشیه‌ای و رنگ آمیزی‌های آن ۲) استفاده قدرت‌های سیاسی از این بحث جدید برای انداختن بار مسئولیت نارسایی‌ها و تنگناهای

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

اجتماعی بر دوش خود مردم و این که آنها باید در گروههای کوچک و مجزا بر دردها و مسائل ویژهٔ خود، که اساساً ناشی از بهره‌کشی و جامعهٔ طبقاتی و ساختار محرومیت‌زا است، از طریق وفاق و همدلی و مشارکت، و نه مبارزه، غلبه کنند و ۳) پرهیز از این که همکاری و تشکل و هم اندیشی اجتماعی به گستره‌های بزرگتر و به ریشه‌ها و خواست‌های رادیکال دست یابند.

چنین محبوبیتی در واقع ایجاد شد زیرا به خصوص خواست جامعهٔ سیاسی آمریکا ناشی از نگرانی دربارهٔ عدم همکاری مردم حول خواست‌های ایدئولوژیک پنهان جامعهٔ سرمایه‌داری مطرح بود. در دورهٔ کلینتون این بحث از پرده بیرون آمد یا آشکارتر شد که فردگرایی آمریکایی کار را به جایی کشانده است که دیگر تبعیت اخلاقی و هنجاری از ارزشهایی که دولتها مطرح می‌کنند وجود ندارد یا رنگ باخته است. نظریه‌پردازان رسمی و مشاوران کلینتون از این که آمریکایی‌های معاصر همانند آمریکایی‌های زمان جنگ دوم نیستند و داوطلب به جنگ رفتن برای دفاع از ارزشهایی که تبلیغ می‌شود نمی‌شوند نگران بودند و ریشهٔ این نگرانی را متوجه به خطر افتادن انسجام جامعهٔ سرمایه‌داری آمریکایی یا «آمریکای آزاد و قدرتمند» می‌کردند. کلینتون در لشگرکشی به سومالی خیلی زود دانست که با ضعف و یأس و عدم همکاری جوانان و روحیهٔ تجزیه شدهٔ آمریکائیان رو به روست که برایشان خوشی و امنیت زندگی فردی بسی ارزشمندتر از هزینه کردن برای ارزشهایی است که به نظر آنان البته خوب است که برقرار باشد، اما نه با هزینه و بار مسئولیت بر دوش آنان. جورج بوشِ پسر پراگماتیست‌تر می‌اندیشند. او ابایی نداشت که برای اشاعهٔ ارزشهای آمریکایی، که جز در توسعه طلبی همه جانبهٔ این کشور متبلور نمی‌شود، از سپاه مزدوران استفاده کند. این چیزی بود که در تهاجم به عراق اتفاق افتاد و منجر به کشته شدن ۱/۷ میلیون عراقی شامل ۵۰۰ هزار کودک شد و سرزمینی داغان و مملو از بمب گذاری، کشتار، نفرت قومی، ترور و جنگ داخلی به جای گذاشت – و البته بنا به اسناد،

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

کلینتون نیز از آن جنگ دفاع کرد (لیز و پانیج، ۲۰۰۷).

فصلنامهٔ علم اقتصاد که یکی از ارگان‌های علمی سطح بالای جریان غالب اقتصاد بورژویی است نظر پاتنام را رسماً به عنوان تثبیت شده‌ترین یاری رسانی به علوم اجتماعی در دههٔ ۱۹۹۰ اعلام کرد. این کار وقتی صورت گرفت که پاتنام بحث سرمایهٔ اجتماعی را پس از آن که توسط کلمن به ایتالیا برده شده بود دوباره به آمریکا بازگرداند. پاتنام وقتی ستاره شد که به کمب دیوید دعوت شد تا در برابر میهمانان از جمله بیل کلینتون داد سخن بدهد. سپس در محافل و مجله‌های معروف ظاهر شود. او برای آن که حرفهایش چندان هم «من درآوردی»[1] جلوه نکند و اعتبار و صداقت علمی هم بیابد اعلام می‌کرد که تحت تأثیر کلمن درباره سهم سرمایهٔ اجتماعی فرد در دست‌یابی به آموزش بوده است.

سرمایهٔ اجتماعی با ملاتی بنا شده بود و ساختاری با الهام از اقتصاد نوکلاسیکی و رواج نولیبرالیسم پیدا کرده بود که ناگزیر از ماهیت انتقادی و حتی دیدگاه‌های عدالت خواهانهٔ بوردیو فاصله می‌گرفت و به سمت ارزشهای بازاری راه می‌یافت. شمار زیادی از نظریه‌پردازان بعدی مانند کارلوس گارسیا تیمون و به ویژه هِیزِلتون و کنان (۲۰۰۳) در اوایل قرن ۲۱ شروع به مرتبط کردن سیستماتیک سرمایهٔ اجتماعی با منافع و رفتار فردی (یعنی چارچوب اقتصاد خرد و مبتنی بر عرضه و تقاضا) کردند به این معنی که هر فرد می‌تواند از سرمایهٔ اجتماعی برخوردار باشد یا نباشد و به هر حال همین است که هست. از نظر آنان البته سرمایهٔ اجتماعی باعث تسهیل روابط فردی می‌شود. هم چنین این سرمایه دستیابی به اطلاعات را آسان‌تر و گسترده‌تر می‌کند. البته درست است که در روند زمانی رسانه‌ها، اطلاعات و کامپیوترها عمومیت می‌یابند و این روندی است مانند افزایش شمار خودروها، ماشین‌های لباس شویی وتلویزیون‌ها، با این وصف درجهٔ میزان و کیفیت

1. ad-hoc

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

برخورداری از آنها نابرابر است یا مدتهای مدید نابرابر می‌ماند این نابرابری و نابرخورداری‌ها مسئلهٔ اصلی جامعه است که نمی‌توان با الگوی سرمایهٔ اجتماعی به آن پاسخ گفت. در واقع نمی‌توان پیوند محکم و ارتباط مثبت و معناداری بین مفهوم ناپایدار سرمایهٔ اجتماعی و توسعهٔ اینترنت یافت. چگونه می‌توان با نظریهٔ سرمایهٔ اجتماعی مسئله سرقت اطلاعات و نظارت جهان شمول دستگاه‌های امنیتی آمریکا بر اطلاعات شخصی میلیاردها نفر (شامل سیاستمداران، نظامی‌ها، روحانیان، دانشمندان، مدیران اقتصادی و جز آن) را توضیح داد. آیا این سرمایه که ناشی از رشد حیرت‌آور رسانه‌های دیجیتالی (و البته دیگر وسایل ارتباطی مخابراتی) بوده است «سرمایهٔ اجتماعی» است یا «سرمایهٔ سیاسی» در اختیار دولت سرمایه‌داری جهانی آمریکا.

امروز شمار زیادتری از نظریه‌پردازان سرمایهٔ اجتماعی از مفهوم نخستین آن، حتی مفهوم پاتنامی، گذر کرده‌اند و آن را سرمایه‌گذاری در روابط اجتماعی با هدف بازگشت سود می‌دانند. بدین ترتیب سرمایهٔ اجتماعی می‌تواند باعث تقویت انحصارها و روابط پنهان ماندهٔ سلطه و بهره‌کشی و نابرابری شوند که درپی آن چوب لای چرخ توسعهٔ دموکراسی می‌گذارند نه آن که باعث توسعهٔ دموکراسی شوند. امروز آن چنان از این مفهوم مبهم و از حیث سیاسی هدفمند استفاده‌های بی‌معنی می‌شود که می‌گویند افزایش معاشرت با حیوانات دست‌آموز پیوندهای اجتماعی را تقویت می‌کند در حالی که همه می‌دانیم دلبستگی به حیوانات خانگی به مقدار زیادی انسانها را به انزوا و بی‌میلی به ارتباط و تشکل و همدلی کشانده است، یعنی در واقع انزوای ناشی از نظم سرمایه‌داری و فردگرایی را افزایش داده است. از طرف دیگر البته اعتماد تمایل و همکاری و داشتن ارزش مشترک میان مردم یک محله یا شهر در زمینهٔ نگهداری سگ‌ها البته می‌تواند نوعی سرگرمی فردی باشد و برای سگ‌ها هم مفید واقع شود و سرگرمی‌های جمعی به صورت نمایشگاه و مسابقهٔ سگان را هم فراهم آورد و روحیهٔ حمایت از حیوانات را تقویت کند و مقداری هم

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

شغل در زمینهٔ نگهداری، تولید غذا، دام پزشکی، آرایش و ترتیب‌دادن مسابقه و نمایش برای سگها و گربه‌ها ایجاد کند و البته می‌توان به دلخواه همهٔ آنها را هم در حوزهٔ به اصطلاح سرمایهٔ اجتماعی توضیح داد. اما یادمان باشد: اگر فقط در کشورهای آمریکا، انگلستان، کانادا، فرانسه، آلمان ۸۰ میلیون سگ و گربه نگهداری شود (یعنی اگر بنا به برآورد به طور متوسط ۴۰ درصد از خانواده‌ها معادل ۱/۲ از این حیوانات را نگهداری کنند) و اگر فقط به طور متوسط روزی ۷/۵ دلار هزینهٔ این حیوانات شده باشد (شامل غذا، دامپزشک، آرایش، مکان و صرف وقت) آنگاه سالانه بیش از ۲۶۳ میلیارد دلار هزینهٔ نگهداری آنها می‌شود. این نگهداری حیوانات هر چقدر هم سرمایهٔ اجتماعی را بالا ببرد و به هر حال هر چقدر هم یکی از راه‌های حمایت از حیوانات (فقط یکی از راه‌ها) محسوب شود اما حاصل آن امتناع از پرداخت برای نجات اساسی بیش از ۳۰۰ میلیون نفر گرسنه آفریقایی است یعنی در قاره‌ای که در حدود ۵۸۰ میلیون نفر درآمدشان در روز کمتر از ۲ دلار بوده است. فقط هزینهٔ آن حیوانات خانگی می‌تواند هزینه نجات جان تقریباً ۲۴۰ میلیون نفر گرسنه را (با پرداخت روزانه ۳ دلار به هر فرد) بر عهده بگیرد. می‌دانم افراد و گروههای حمایت از حیوانات خرده خواهند گرفت که با این کار جان این حیوانات را به خطر می‌اندازیم. البته میل آنان است که بین انسان آفریقایی و حیوانات خانگی یکی را انتخاب کنند. نام آن هر چه باشد، سرمایهٔ اجتماعی نیست. ضمناً حمایت از این حیوانات راه‌های دیگری هم بجز کشتن، که با آن مخالفیم، دارد. به هر روی مثال من برای بررسی و تحلیل مناسب بود و گر نه منافع هدررفتنی که می‌توانند در چارچوب نظریهٔ اجتماعی انسان گرا به یاری محرومان بیایند زیادند. باری برای قربانیان گرسنگی در جهان با گونه‌های عینی ارزش‌ها و سرمایه‌های جامعهٔ نابسامان (مثلاً هزینه دور ریز غذا و مواد کشاورزی یا اضافه هزینه‌های شگفت آور مصرفی و تجملی) می‌توان تدارک زندگی دید.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

انباشت سرمایهٔ اجتماعی و سود آن

۱- ابزار تحقق سرمایهٔ اجتماعی

نظریه‌پردازی سرمایه‌داری با به دست آوردن نظریهٔ اجتماعی فرصت خوبی به دست آورد تا نارسایی‌ها، عقب ماندگی‌ها، مصیبت‌ها و عدم تعادل‌های ماندگار را به گردن چیزی بیندازد که وجود ندارد: سرمایهٔ اجتماعی. به این ترتیب این نه نظام سرمایه‌داری خصوصی و انگیزهٔ سود و نه دولت حافظ این نظام است که باید مقصر قلمداد شود، بلکه نبود نیرویی در جامعه است که موجب می‌شود نظم سرمایه‌داری خصوصی نتواند رفاه، تعاون، کارآمدی بهینه و رشد تضمین شده‌ای را که از سوی نوکلاسیک‌ها وعده داده می‌شد پدید آورد. البته می‌دانیم که در این دیدگاه دولت نه تنها نباید ایفای نقش و مداخله در رشد و بازتوزیع و رفاه را به عهده بگیرد بلکه باید اساساً پایش را از اقتصاد بیرون بکشد. پس می‌ماند جامعه‌ای که در آن سرمایهٔ اجتماعی به اندازهٔ مختلف وجود دارد و کمبود آن موجب اخلال و ناکارآمدی در کنش‌های متقابل و دستاوردهای اجتماعی می‌شود. این حرف خواهر دو قلوی همان حرف پیشین است که خودِ افراد را مسئول برخورداری یا نابرخورداری آنها می‌دانست.

طرفداران نظریهٔ سرمایهٔ اجتماعی بالاخره پس از مدتها رو به رو شدن با انتقادهایی که می‌خواست آنها را با واقعیت دولت، قدرت سرمایهٔ اقتصادی و نظام طبقاتی رو به رو سازد بالاخره رضایت داد که البته دولت مهم است. به نظر آنها گر چه سرمایهٔ اجتماعی نمی‌تواند جایگزینی برای سیاست‌های دولتی باشد، اما پیش زمینهٔ آن است. سرمایهٔ اجتماعی مابین دولت و بازار کار می‌کند، اما به جای آنها نمی‌نشیند. پاتنام (۲۰۰۰) در کتاب "بولینگ یک نفره" البته ابتدا به عنوان انگیزه تأمل و نوشتن کتاب از توجهش به این که عضویت و فعالیت در انجمن‌ها و باشگاه‌های گوناگون کاهش یافته است یاد می‌کند و این که متوجه شده است سرگرمی‌های یک نفره (مثل تماشای تلویزیون) و بازی‌های یک نفره (مثل

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

بولینگ یک نفره) جای فعالیت‌های جمعی را گرفته است. این جلوه‌ای از همان نگرانی نخبگان آمریکایی است که متوجه شدند آمریکا بدون حضور مسلط در همهٔ جهان معنا ندارد اما این هم به معنای حضور آمریکا بدون آمریکایی یا با کم‌ترین شمار از آنان است. پاتنام متوجه شده بود که فن شناسی، کمبود مالی، و فشار کار جا به جایی مکانی مردم، فروپاشی ساختار خانواده و عوامل مشابه باعث کاهش سرمایهٔ اجتماعی، این پدیدهٔ ذی قیمت، شده است. پس با این عوامل فروکاهندهٔ سرمایهٔ اجتماعی باید مقابله کرد تا مقدار سرمایهٔ اجتماعی رشد کنند. با این منطق گویا سرمایهٔ اجتماعی همیشه موجود بوده اما برخی عوامل مضر و متداول شدن عادات گذروانه موجب فروکش آن شده است. اما پرسش اینجاست: آن که موجود بوده از کجا آمده و چگونه انباشت شده است و پرسش دیگر همان پرسش طنز آمیز فاین است: تمام بمب گذاران او کلاً همه عضو باشگاه بولینگ بودند. پس آن چه چیزی است که نیست اما زمانی بوده است و البته حتماً هم اگر دوباره رایج شود در راستای کار خیر قرار می‌گیرد.

آنچه بوده است، یعنی نوعی معاضدت اجتماعی و روابط انسانی در جوامع پیشین، که تحت تأثیر نیاز به زیست مشترک یا مقابله با خطرهای طبیعی، یا روحیهٔ قبیله‌ای در مقابل تهاجم قبایل رقیب و چیزهای دیگر شکل می‌گرفت در واقع به دلیل رشد سرمایه‌داری نابود شد. «هر چند جامدات در هوا ذوب می‌شود». در ایران هم دیده‌ایم که چگونه مثلاً هم بستگی محله‌ای در شهر و درون روستاها در برابر توسعهٔ سازوکار و بازار و کالایی شدن و جایگزین شدن انگیزه‌های فردی سودجویانه در میان نهادها و مؤسسات و اشخاص موجب شکسته شدن نظام ارزشی پیشین شده‌است. در مثل، فقط باغ‌های زیبای شمیران و غرب جنوب غرب تهران زیر بولدوزر برج سازی نابود نشد بلکه اصالت و ارزش‌های اجتماعی پیشین نیز له شدند. اما در عوض جامعه از حیث فنی، رفاهی، مصرف، خدمات و دیگر چیزها، رشد کرد؛ گرچه رشدی کاملاً ناموزون و به شدت ناعادلانه.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

دستیابی به حالت پیشین، به عنوان سرمایهٔ اجتماعی، به معنای نادیده گرفتن روند تاریخی سنگین، شتابان و تغییردهنده است. بنا بر این یا باید تسلیم ناموزونی و بیعدالتی و فقر و انزوای سرمایه‌داری شد، یا تاریخ را به عقب برگرداند یا به نظریهٔ اجتماعی‌ای پرداخت که انسانها را رها و آزاد می‌سازند تا از قید ستم قدرت سیاسی و سرمایه برهند و به همدلی‌های نوین برسند.

مشکل دیگر بحث سرمایهٔ اجتماعی این است که در موارد زیادی به ارتباط‌های تشعشعی (پرتویی) و خود به خودی اعتقاد دارد. یعنی ارتباط خوب من با همسایه‌های دست راست و چپ و طبقات بالا و پایین موجب گسترش این ارتباط از سوی همسایگان به دیگران می‌شود و به این ترتیب جامعه اصلاح می‌گردد. این دیدگاه آشکارا فراموش می‌کند که برای شناخت فرایند یادگیری و انتقال الگوها و نظریه‌های اجتماعی‌ی لازم است که ساختار و تاریخ تحول جامعه تبیین و دانسته شود چرا در یک جا آموزش سیاسی برای رهایی در میان گروههای اجتماعی مختلف این سان کُند و در یک جا آن سان تند رشد می‌کند و بداند انگیزه‌ها چگونه برحسب شرایط عینی طبقاتی شکل می‌گیرند و چرا عادات نا پسند که آسیب‌های اجتماعی را می‌سازند در گروهها و مکانهای معینی، مثلاً در بافت‌های فقیر نشین و حاشیه‌ای شهرها، ناگهان به گونه‌ای انفجاری رشد می‌کنند و فراگیر می‌شوند.

نظریهٔ اجتماعی گمان می‌کند پدیده‌ای مبهم و ناشناخته وجود دارد که می‌تواند اقدام برای تشکل‌ها را موفق کند. مثلاً برای آن که طبقهٔ کارگر در مقابل بیکاری، کاهش دستمزد و نبود آزادی‌های و حق تشکل متشکل شود گویا فقط یا میل خودشان است که عامل موفقیت می‌شود یا پدیدهٔ «سرمایهٔ اجتماعی». در این میان آگاهی، امید اجتماعی، آرمان، وحشت و امکان رو به رو شدن با سرکوب و خشونت و مجازات نادیده گرفته می‌شود. البته اگر همهٔ اینها جزیی از سرمایهٔ اجتماعی‌اند آنگاه نیاز به تحلیل مادی و طبقاتی جامعه مطرح می‌شود که در آن باید به علت وجود سرکوبها و عدم تحمل تشکل‌های مستقل یا به

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

امکان شکل‌گیری آنها، که البته می‌توانند مؤثر یا نامؤثر عمل کنند، پیش می‌آید.

۲- تاریخ تحول سرمایه اجتماعی

سرمایهٔ اجتماعی معمولاً به عنوان پدیده‌ای نهادی (یا کارکردی) نگریسته می‌شود و البته گاهی هم از آن چونان یک ساختار اجتماعی نام برده می‌شود. چیزی که در میان واضعان نظریهٔ اجتماعی و پیروان بعدی آن مطرح نیست همانا تحول تاریخی است. چنان می‌نماید که گویا پدیدهٔ سرمایهٔ اجتماعی، حتی اگر از هالهٔ ابهام بیرون بیاید، تاریخ ندارد و همیشه همین بوده است. مثلاً آنچه همکاری بین زنان و مردان را در متن مناسبات خانوادگی و قبیله‌ای و سنت‌های مرسوم پانصد سال پیش تضمین می‌کرده است هم اکنون نیز، که واقعیت‌های اجتماعی مفهوم تازه‌تری از حقوق زنان، همکاری و تقسیم کار را در پی تحول‌های تدریجی و انقلابی و ناگهانی تثبیت کرده است، وجود دارد. می‌دانیم که پانصد سال پیش محور همکاری و تقسیم کار در تبعیت از نظام مرد سالارانه شکل می‌گرفت و امروز استقلال رأی و جنبهٔ انسانی آن در خیلی از جوامع تعیین کننده شده است و جوامع دیگر برای دستیابی به این حقوق تلاش می‌کنند. بنا به قانون توسعهٔ ناموزن و مرکب در جوامع امروزی شکل‌های مختلف از روابط اجتماعی و بینش‌های فرهنگی و رشد مادی هم زیستی دارند. سرمایهٔ اجتماعی لزوماً در این جوامع آن چیزی نیست که تبعیت و تسلیم را مایهٔ کار خود قرار دهد و روحیهٔ همکاری را به هر قیمت، از عناصر اصلی سرمایه‌ای بداند.

جامعه در حال تحول است و اصلی‌ترین بخش تحول آن تحول مادی است. حتی در جامعهٔ سرمایه‌داری امروز، دستور، روش و محتوای کار سرمایه‌داری تغییر می‌کنند، اما سرمایه‌دارانه می‌مانند. در این صورت معلوم نیست در مراحل و شکل‌های مختلف اجتماعی چه چیز سرمایه محسوب می‌شود. گفتن این که معنای این سرمایه همکاری،

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

هنجار و راه‌گشایی مشترک است، این حقیقت را که سرمایه‌داری پر از تضاد و تغییر است و گروههای مختلف اجتماعی – اقتصادی در آن هنجارهای متفاوت دارند، نادیده می‌گیرد.

گروترت و باستلر (۲۰۰۲) کتابی را با مشارکت ده نویسنده و پژوهشگر در حوزهٔ سرمایهٔ اجتماعی تدوین کرده‌اند که پاتنام نیز مقدمه‌ای بر آن نگاشته است. نویسندگان این کتاب کیفیت نیروی کار، سازوکار بازار و تجارت را چونان سرمایهٔ اجتماعی در نظر گرفته‌اند. در حالی که می‌دانیم اینها بخشی از فرایند رشد و تولید سرمایه‌دارای‌اند با هدف به حداکثر رساندن سود. بدین ترتیب با استفاده از دیدگاه اقتصاد نوکلاسیکی و از طریق در نظر گرفتن بازار همچون یک موهبت بیرونی، این نویسندگان درپی توضیح و توجیه موفقیت سرمایه‌داری و نادیده گرفتن ضدارزش‌های بی‌عدالتی و فقر در آن برآمده‌اند. در این کتاب البته نمونه‌های کامبوج و چند کشور آفریقایی را به عنوان کشورهای که سرکوب دولتی و تسلط قومی را تجربه کرده‌اند و بنابراین از سرمایهٔ اجتماعی تهی شده‌اند مورد بحث قرار گرفته است.

مسئله اصلی این کتاب رویکرد بازاری و نوکلاسیکی است که یکی از روش‌های تحلیل، آنهم روشی نارسا، به حساب می‌آید، ولی کتاب آن را بر دیدگاه سرمایهٔ اجتماعی مسلط می‌کند. اما این کتاب رفع ستم و هدف سلطهٔ همیشگی اکثریت را در سر جامع از مقولهٔ سرمایهٔ اجتماعی به حساب می‌آورد گرچه نمی‌تواند رابطهٔ آنها را با بازده اقتصادی و بازار مورد تأکید قرار دهد و بنابراین بین نظریه‌های مطرح شده در آن تضادی نهفته است که از ابهام و تضاد درونی مفهوم سرمایهٔ اجتماعی ناشی می‌شود. اما از طرف دیگر اگر رفع ستم و توسعهٔ دموکراتیسم همچون سرمایه کار می‌کند، پس باید مبارزه علیه آن نظامی که مولد فقر و ستم است، خودش اصلی‌ترین سرمایهٔ اجتماعی باشد در حالی که نظریه‌های مبتنی بر مشارکت و همکاری و هنجارپذیری قاعدتاً باید آن را ضد سرمایه به حساب بیاورند. نکتهٔ آخر در این قسمت از بحث این که بانک جهانی با رویکردی که از اواخر

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

دههٔ هشتاد قرن گذشته در مورد بازارگرایی افراطی و سیاست تعدیل ساختاری نشان داد – و در واقع تحت تأثیر سلطهٔ سرمایه‌داری جهانی به رهبری آمریکا (موسوم به توافق واشنگتن) چنین می‌کرد – به دست‌آویز سرمایهٔ اجتماعی نیز متوسل شد. اما این بانک چند سال است که بی‌اظهار ندامت – به استثنای ژوزف استیگلیتز برندهٔ نوبل اقتصاد که به نقد سیاست تعدیل پرداخت – ناگزیر گام به گام از دفاع پیشین از این سیاست‌های خانه خراب کن فاصله می‌گیرد. این بانک از منادیان جهانی برای جداسازی اقتصاد غیر اجتماعی و ارزش اجتماعی غیراقتصادی بود و در این راه به دستاویز فایدهٔ سرمایهٔ اجتماعی چنگ انداخت و به نوبهٔ خود آن را تبلیغ کرد. آنها با آمیختن پیش‌زمینهٔ سرمایهٔ اجتماعی برای موقعیت سیاست تعدیل ساختاری – که عملاً سیاستی ویرانگر از آب درآمد – می‌خواستند چهره‌ای انسانی به سیاست خشن و محرومیت‌زای تعدیل ساختاری بدهند. ورق تاریخ سریع برگشت و اکنون ویرانی اقتصادی ناشی از سیاست تعدیل در مقابل جوامع محروم گسترده شده است و اقتصاددانان و جامعه‌شناسانِ مدروز یکی یکی از مفهوم کارکردی و نهادی بی‌محتوا و مبهم خود روی بر می‌گردانند.

۳- ایدئولوژی و مفهوم سرمایهٔ اجتماعی

مفهوم سرمایهٔ اجتماعی گر چه در پیش از دههٔ ۹۰ قرن گذشته و زمان طرح نقطه نظرهای پاتنام (و تا حدی بیش از آن، کلمن) بحثی فنی و کارگرایانه در جامعه‌شناسی کاربردی داشت اما از آن زمان به بعد سخت در متن و چارچوب دیدگاه‌های راست جدید، به ویژه وجه نولیبرالی آن، قرار گرفت و با انتشار آثار تازه‌تری از سوی طرفداران نوپا و پرپیشینهٔ آن زمینه و گرایش ایدئولوژیکی راست گرایانه‌تری پیدا کرد. ضروری است حساب کار پیر بوردیو را از جریان غالبِ بِکر، پاتنام و هِیزلتون و کنان جدا کنیم.

در دیدگاه نوکلاسیکی گَری بِکِر (۱۹۵۸) که حدود ۵۵ سال پیش مطرح شد و در حدود

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

سی سال بعد با نشان فامیلی او (البته بر اساس کارهای پیشینیان) به عنوان ابزار قاطع تحلیل و تصمیم در رشته‌های علوم اجتماعی به کار گرفته شد، سرمایه گویا ربط چندانی به نظام سرمایه‌داری ندارد. در این دیدگاه سرمایه پدیده‌ای است زیر نظام ناتردیدپذیر مالکیت و عنصری خارج از فرایند و تصمیم تولید که باید براساس انتخاب فردی، یعنی تسلیم شدن به سرمایه‌گذاری، صورت گیرد. انگیزهٔ سرمایه‌گذاری از سود بازار ناشی می‌شود و آنهم مبتنی است بر تشخیص فردی. بِکِر به خاطر کاربرد تحلیلی اقتصاد نوکلاسیکی در فرایندهای اجتماعی جایزهٔ نوبل را دریافت و در مراسم جایزهٔ نوبل در همین رابطه گفت: «پژوهش‌های من روش اقتصادی برای تحلیل آن دسته از مسائل اجتماعی است که خارج از حوزه‌های ادراکی اقتصاددان است» بکر که خود به چارچوب برداشت‌های نوکلاسیکی پای بند بود می‌خواست کاربرد قوانین اقتصاد را جهان شمول کند. به این ترتیب براساس دیدگاه ایدئولوژیکی نوکلاسیکی، که می‌کوشد خود را به جای همهٔ علم اقتصاد و اقتصاد سیاسی جا بزند، سرمایه‌ای اجتماعی را می‌توان در توسعهٔ هنر، کنترل سوء رفتار و بزهکاری، اعتیاد، تن فروشی، آرمان خواهی سیاسی، میهن دوستی و مقوله‌های آسیبی و ارزشی و فرهنگی دیگر به کار برد، آنهم به عنوان چیزی که «بیرون» از سیستم تصمیم است و باید مورد استفاده قرار گیرد، به شرط آن که «مقرون به صرفه» باشد. این پدیده‌ها که بخشی از زندگی تاریخ‌دار اجتماعی‌اند و محصول تحولات، منافع تضادها هستند، گویا همانند بازاری‌اند که در آن همه چیز با قیمت، هزینه و درآمد قابل تفسیر می‌شود.

حتی نقش و کارکردی که شماری از نولیبرالها به پول، به عنوان عاملی خنثی، نسبت می‌دهند از طرف بِکِر کنار گذاشته می‌شود تا او بتواند بحرانهای مالی، بی‌کاری و کارکردهای پولی در امور اجتماعی را نادیده بگیرد و قرص و محکم به الگوی بازاری تمام عیار خود بچسبد که در آن همه چیز با رقابت و رویکرد شخص حل و فصل می‌شود. در مثل، سرمایه‌گذاری آموزشی می‌تواند به صورت سرمایهٔ اجتماعی در محیطی معین درآید

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

اما این سرمایه‌گذاری در گروی آن است که با معیار تصمیم فرد آموزش گیرنده (یا اولیای او) دخل آموزش به خرج آن بیرزد. این دیدگاه چنان که بعداً فشارهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا بنا به خواست سیاسی دولتهای تهاجمی‌تر آمریکا، پس از دورهٔ ریگان، نشان دادند صرفاً تعصب و پافشاری بر تکنیک‌های خاص نیستند بلکه بخشی از گرایش تاریخی سلطه‌گری آمریکایی‌اند تا جهان را به بازاری یک دست تحت سلطهٔ سرمایه‌داری جهانی، به ویژه آمریکایی، تبدیل کنند. در این نظر، اقتصاد کلان، سیاست‌گذار عمومی، رفاه اجتماعی، مداخله‌های دولت به نفع اقتصاد ملی، خواست‌های اتحادیه‌های کارگری و جز آن، همه به نفع اقتصاد خُرد و تصمیم گیری پراکندهٔ سرمایه‌گذاری با معیار فردی، کنار می‌روند.

پیر بوردیو محقق و استاد فرانسوی از سال ۱۹۵۱ که کتاب «الجزایری‌ها» را نوشت، پای در عرصهٔ نقد رادیکال جامعه‌شناسی گذاشت. کتاب به جا ماندنی او به نام تمایز (۱۳۹۰) می‌خواست بر تضاد نظریهٔ عین گرایانهٔ مارکس با نظریهٔ ذهن‌گرایانهٔ ماکس وبر چیره شود که به گمان من موفق نشد از حیث مبانی نظری چیزی بیشتر از آنچه مارکسیست‌های هگلی به دست داده بودند بدهد و در واقع نسبت به آنها کاملاً نارسا است. او به جای سرمایهٔ اجتماعی بیشتر بر سرمایه و تمایز فرهنگی تأکید داشت. البته در یافتن دلیل یا دلایل تمایز و تفاوت فرهنگی و گسترش آن به این نتیجه رسید که طبقات اجتماعی عامل آن به شمار می‌آیند و این تمایزها هم خودشان شکاف طبقاتی را تثبیت می‌کنند. او بیشتر به سرمایهٔ فرهنگی و نمادین توجه داشت و می‌دانست که سرمایهٔ اجتماعی تنها یک نوع از انواع سرمایه‌های نااقتصادی است. در همین تعریف‌ها بود که او نقد رادیکال شرایط اجتماعی تمایز آفرین را مطرح کرد و گسترش داد و از تلهٔ راست‌گرایانهٔ طرفداران رادیکال سرمایهٔ اجتماعی بیرون آمد. تمایز از نظر بوردیو خود را در متن زندگی اجتماعی و فرهنگی به صورت نوعی مصرف خاص نشان می‌دهد. هدف

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

کالاهای فرهنگی ردهٔ بالاتر، نمایش‌ها و کنسرتهای ویژه، امکان پیش خرید انواع فرصتها و موقعیت‌ها، دسترسی‌های ویژه، مصارف تجملی و جز آن همه از شرایط ویژه عینی فرهنگی بیرون می‌آیند و ذهن‌های متفاوت فرهنگی را می‌سازند و به نوبهٔ خود تمایز طبقاتی را تثبیت می‌کنند. همهٔ آنها به یمن پول، رابطه، ورود به بازی‌ها و معرکه‌ها، قرار گرفتن در مدارهای ویژه، که به هر حال خود افزا هم هستند، صورت می‌گیرند. جایگاه زیبایی‌شناسی طبقاتی نیز همین است. با آن که بوردیو نتوانست «انواع سرمایه‌های نااقتصادی» را همچون شرایط و زمینه‌های تولید اجتماعی شناسایی کند و با آن که به ریشه‌های تحلیل طبقاتی نپرداخت اما از جایگاه نقد طبقاتی در بحث سرمایهٔ فرهنگی دست نکشید. او بیشتر به نقد آثار سرمایهٔ اجتماعی پرداخت و نه به ریشه‌های آنچه این به اصطلاح سرمایه را به پایگاه طبقاتی برای ادامهٔ سلطه و بهره‌کشی و تمایز تبدیل می‌کند.

بوردیو سه نوع سرمایه را از یکدیگر متمایز می‌کند: اقتصادی، فرهنگی و نمادین – اجتماعی او سپس بر این تفکیک طبقه‌بندی‌های ریزتری قائل می‌شود، مثلاً از دید او سرمایهٔ علمی از سرمایهٔ اقتصاد رسمی و سرمایهٔ حرفه‌ای و جز آن قابل تمایزاند. از نظر او سرمایهٔ اقتصادی در شکل برین انگارهٔ آن عبارت از منبعی است که به پول تبدیل می‌شود (و این البته ساده انگارانه است). سرمایهٔ فرهنگی با کیفیت‌های اجتماعی شناخته شده و ساخته شده تعریف می‌شود و فقط شامل نتایج آموزش رسمی نیست. سرمایهٔ اجتماعی – نمادین از طریق حیثیت اجتماعی شناخته می‌شود. این سرمایه اجتماعی به طور مشخص می‌تواند در شبکهٔ خانوادگی و گردش نارسمی سرمایه در آن شبکه باشد. هم‌چنین خانواده می‌تواند در درون شرکت‌ها کار کند و ازدواج‌های توانمند اقتصادی را موجب شود. می‌بینیم دید رادیکال بوردیو چیزی کاملاً متفاوت از دیدگاه پاتنامی است. به جز دیدگاه‌هایی این چنین، نظریهٔ سرمایهٔ اجتماعی معمولاً در خدمت اندیشهٔ راست جدید بوده است – که البته استثناءهای آنهم تلاش‌های بی‌ثمری‌اند که شماری از جامعه‌شناسان و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

اقتصاددانان کوشش می‌کنند به پدیده‌ای مستقل و خنثی نسبت دهند و آن را برای هدفهای خیر خود بسازند، در حالی که چنین استقلال و خنثایی عملاً وجود ندارد.

سرمایهٔ اجتماعی را البته می‌توان در فعالیت‌های بزه‌کارانه یا در سنت‌های خشونت‌آمیز نیز تعریف کرد زیرا در هر دوی آنها نقد روش‌های گذشتهٔ این فعالیت‌ها می‌تواند همانا نقد عدم استفاده مناسب آن روشها در بزه‌کاری و خشونت باشد و پس از نقد نیز می‌تواند نوبت به مشارکت و شبکهٔ ارتباط متقابل برای رسیدن به کارآمدی لازم در جهت هدف‌های بزه و خشونت در گروه برسد.

یک گروه مافیایی را در نظر بگیرید. آنها می‌توانند گذشتهٔ خود را که موجب لو رفتن اطلاعاتشان به دلیل استفادهٔ نامناسب از تلفن، موبایل یا ای‌میل بوده باشد نقد کنند (البته این نقد معمولاً تحت نظر رئیس گروه است). پس از آن، آنها می‌توانند شبکهٔ ارتباطی و همکاری خود را بهبود و توسعه بخشند و تقویت کنند تا با زد و بند و مخفی کاری و استفاده از خلاء نظارتی پلیس مواد مخدر را حمل و توزیع کنند. بدین سان آنها سرمایهٔ اجتماعی‌ای دارند که به تعبیر دیدگاه بکر آن را به عنوان یک نهادهٔ بیرونی وارد فعالیت تولید می‌کنند، هزینهٔ آن را می‌پردازند و سود کافی هم می‌برند. یک گروه اجتماعی سنتی نیز ممکن است چنین کند. مثلاً در یک روستا مردم به اتفاق و با نگهبانی نوبتی شبانه و قراول رفتن می‌توانند دزدی را که دسترنج آنها را می‌ربود دستگیر کنند و همانجا مجازاتش می‌کنند ؛ مثلاً دسته جمعی او را به مرگ برسانند تا درس عبرتی برای بقیه باشد و بدین‌سان جامعه بقای خود را حفظ کند. اما از دیدگاه اجتماعی، انسانی و امنیت بادوام مردمی، آنها به سرمایه دست نیافته‌اند بلکه به ضد سرمایه رسیده‌اند. از دیدگاه راست گرایانه اگر قانونی فراتر از آنها در خدمت منافعی برتر وجود داشته باشد آنها باید تسلیم آن شوند و آن‌گاه به سرمایهٔ اجتماعی دست می‌یابند اما در غیر این صورت و یا از حیث نظری نیز – آن گروههای خشن و سنتی در متن روش خود از سرمایهٔ اجتماعی برخوردار بوده‌اند.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

همدلی و مشارکت در شبکهٔ اجتماعی ضمن حفظ ساختار قدرت سیاسی، ایدئولوژیک، اجتماعی و به ویژه ساختار اقتصادی موجود، در دیدگاه رایج سرمایهٔ اجتماعی در واقع همانا «سرمایه» است. اما اگر بخشی از جامعه یا بخشی از اندیشه‌مندان به این نتیجه برسند که همدلی و مشارکت و اعتماد بیش از آن که گره از کار فروبسته بگشاید موجب تحکیم و تقویت ساختار قدرتی می‌شود که عامل اصلی فشار و محرومیت و تبعیض است آن گاه سرمایهٔ اجتماعی باید بر حسب وحدت و مشارکت مردم و کوشش برای همراه کردن جامعه در ایجاد تحول اساسی و در انقلاب (از راه شورش، اعتصاب، نافرمانی و رو در رویی، گیریم حتی بودن خشونت) تعریف شود. بنابراین همان چیزی که برای روحیهٔ محافظ‌کاری محافظ‌کاران و لیبرال‌ها، مایهٔ سرمایه بودن است همان می‌تواند ضدسرمایه باشد، یا برعکس، یعنی چیزی که «سرمایهٔ اجتماعی» می‌خواهد بر آن غلبه کند خودش سرمایهٔ اجتماعی است. وادار کردن مردم به تحمیل نظام ستمگر و اصلاح ناپذیر و ناکارآمد سرمایه نیست، ضد سرمایه است.

البته پاتنام و طرفداران او نتیجه‌ای مهم اما تکراری را نیز در یافته‌های خود دارند و آن این است که گسترش رسانه‌های جمعی‌ای مانند تلویزیون مانع هم‌پیوندی اجتماعی و کارهای داوطلبانه شده است بنابراین چیزی مانند تلویزیون باعث افت سرمایهٔ اجتماعی شده است. البته آنها گویا کاری به فرایند پدیدآورندهٔ رسانه‌ها، به ویژه رسانه‌هایی چون شبکه اینترنتی و ماهواره‌ای و نیز به نیازهای تاریخی رشد آن نظام ندارند و آن را ریشه‌یابی نمی‌کنند. البته می‌دانیم که فرایند جذب مردم به این رسانه‌ها تا حد زیادی به دلیل خوراک رساندن ذهنی برای مصرف و فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری مربوط به آن است و نیز به دلیل نیازی که سرمایه‌داری به سلطه دارد. اما نادیده گرفتن آنها و به جستجوی سرمایهٔ اجتماعی در این جا و آن جا برآمدن بخشی از همان روحیهٔ تسلیم‌طلبی به جای روحیهٔ کاوش و تلاش برای تغییر است که در سرمایهٔ اجتماعی، به‌ویژه وقتی به جای

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

نظریهٔ اجتماعی می‌نشیند، وجود دارد. اما همین ابزارها و توسعهٔ فن شناسی اطلاعاتی، بنا به منطق دیالکتیکی، توانسته‌اند به ضد خود نیز تبدیل شوند زیرا در عین حال که سلطه را تحکیم می‌کنم ابزارهایی به شمار می‌آیند برای پیوند میان کسانی که خواستار تحول واقعی و دگرگونی در نظام سلطه‌اند. اما اگر همین رسانه‌ها به توجیه قلدری نظامی و سیاسی آمریکا و متحدان در خاور میانه و جاهای دیگر جهان و مداخله‌های آنها برای منحرف کردن انقلاب‌های مردمی بپردازند و جامعه را حول هدف‌های به اصطلاح مبارزه با تروریسم، اما در واقع برای سلطه‌گری سرمایه‌داری، سازمان و سامان بدهند ابزار سرمایهٔ اجتماعی می‌شوند. تاکنون از سرمایهٔ اجتماعی برداشت‌های شدیداً ایدئولوژیک شده است و خواهد شد.

نتیجه‌گیری

مفهوم سرمایهٔ اجتماعی از آن مفاهیم بی‌پایه و کم مایه و گذرا است که عمری محدود برای حل مسائل اجتماعی دارد. این مفهوم که در گذشته هم وجود داشت از دههٔ نود در خدمت نظام سلطهٔ آمریکا مجدداً تدوین یافت و به شدت تحت تأثیر موازین اقتصاد سرمایه‌داری رشد کرد و مدتی هم به مد زمانه تبدیل شد. اما اکنون به تدریج رنگ می‌بازد زیرا نتوانست اثری بر حذف فقر، بی‌عدالتی و خودکامگی از یک سو و تلاش‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه از دیگر سو باقی بگذارد. این مفهوم بیشتر به منزلهٔ دل‌خوش داشتن به شرایطی است که گویا اگر فراهم آید موفقیت گروههای اجتماعی را در دست‌یابی به هدف‌هایشان تضمین می‌کند، در حالی که همان شرایط خودشان بخشی از مراحل حیاتی یا پایان هدف‌بندی‌های اجتماعی‌اند.

مفهوم سرمایهٔ اجتماعی، آن گونه که متداول شده است، فاقد تاریخ است در مثل گویا پدیدهٔ همدلی و وفاق پدیده‌های معین و شناخته شده و ثابتی‌اند که به هر حال بر سر هر

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

هدف و در هر نظام سلطه‌گری یا آزاد یا وابسته و نیمه وابسته، به صورت خودکار و برون‌داد باید اثر گذار باشند. این مفهوم این پرسش را برنمی‌تابد که در واقع چه وفاتی و برای کدام هدف. به ویژه این بحث هم فراموش می‌شود که در مواردی بهترین سرمایهٔ اجتماعی دل ندادن و تسلیم نشدن به همکاری و وفاق در متن شرایط اجتماعی بهره کشانه و ضد آزادی است. مفهوم سرمایهٔ اجتماعی بنای کار خود را بر محافظ کاری و تسلیم می‌گذارد و به این نتیجه‌ی خطرناک منجر می‌شود زیرا پیش از آن که در جستجوی کشف تعارض‌ها و تضادها و راه حل‌های اساسی از جمله انحلال وضع موجود برآید، در پی واردساختن به «وفاق»، «پذیرش» و «همکاری» است.

مفاهیمی همچون سرمایهٔ اجتماعی که چونان نهاده‌ای «سودبخش» و «بیرونی» تلقی می‌شوند و راه حل نایل آمدن به آن نیز قبول تفاهیم و وضع موجود است و دیدگاهی است اساساً مبتنی بر بازار و سود. در این دیدگاه از تحول تاریخی و اجتماعی، ساختاربندی اجتماعی و بالاخره از منش و ارادهٔ انسانی برای تغییر در آن خبری نیست. این مفهوم، همچنان که رنگ می‌بازد، باید به عنوان تمهیدی تسلیم طلبانه حذف شود و جای خود را به نظریهٔ اجتماعی بدهد. نظریهٔ اجتماعی که با کاوش در سازوکارها و نیروهای موجود عینی و ذهنی در خود جامعه سعی می‌کند علت‌ها، چگونگی، مسیر و تضادهای رشد را دریابد و راه‌های ریشه‌ای توسعه را نشان دهد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]

منابع و مآخذ

References

- بوردیو، پیر (۱۳۹۰). ***تمایز***. ترجمهٔ حسن چاوشیان، تهران: نشر ثالث.

- رئیس‌دانا، فریبرز (۱۳۸۶). «سرمایهٔ اجتماعی یا تدبیر اجتماعی نولیبرالیسم». در: رئیس‌دانا، فریبرز (ویراستار). ***سوسیالیسم و آزادی***. تهران: نشر دیگر.

- شریفیان ثانی، مریم و ملکی سعیدآبادی، امیر (۱۳۸۵). «سرمایهٔ اجتماعی به مثابهٔ یک سیستم پیچیده». ***فصلنامه رفاه اجتماعی***، (۲۳): ۴۵-۶۵.

-Adleman, I. (1967). Society, ***Politics and Economic Development***. Maryland: John Hopkins University Press.

-Becker, G. (1993). Human Capital: ***A theorical and Empirical Analysis with Special Reference to Education***. 3d Edition, London: University of Chicago Press.

-Bourdieu, P. (1972). ***Outline of a Theory of Practice***. Cambridge: Cambridge University Press.

-Boudieu, P. (1986). "The Forms of Caital". In: Richardson, J. (Eds). ***Hand Book of Theory and for The Sociology of Education***. New York: Greenwood Press.

-Coleman, J. S. (1988). "Social Captial in The Creation of Human Capital". ***American Journal of Sociology***, Vol. 94, 95-120.

-Fine, B. (2003). ***Social Capital Versus Social Theory***. London: Routledge Press.

-Foley, M. W. and Edwards, B. (1997). "Escape From Politics? Social Theory and Social Capital Debtes". ***American Behavioral Science***, 5(40): 550-561.

-Grootaert, C. and Van Bartler, T. (2002). ***The Role of Social Capital in Development***: An Empirical Assessment. Cambridge: Cambridge University Press.

-Hall, E. T. (1998). ***The Hidden Dimension***. New York: Double day.

-Hanifan, L. J. (1916). "***The Rural School Community Center***". Annals of The American Academy of Political and Social Science, 67: 130-138.

-Hazelton, V. and Kenan, W. (2000). "Social Capital: Reconceptalizing the Line". ***Corporate Communication***: An International Journal Bottom, 2(5), 81-87.

-Panich, L. and Colin, L. (2008). ***Violence Today-Actually Existing Barbarism***. London: Sosialist Register, Merlin Press.

-Putnam, R. D. (2000). Bowling Alone: ***The Collapze and Revial of American Community***. New York: Simon and Schuester.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-09]